

به نام خدا

همه‌ی زندگیم شده بچه‌م

چگونه از بچه‌داری خسته نشویم؟

www.ketab.ir

همه‌ی زندگیم شده بچه‌ام چگونه از بچه‌داری خسته نشویم؟

از: لیلیان نمِت - پیر

ترجمه: دکتر آدین حسین زاده

سرشناسه: نمِت-پیر، لیلیان

Nemet-Pier, Lyliane

عنوان و نام پدیدآور: همه‌ی زندگیم شده بچه‌ام: چگونه از بچه‌داری خسته نشویم؟/نویسنده

لیلیان نمِت-پیر؛ ترجمه آدین حسین زاده.

مشخصات نشر: تهران: کتابسرای میردشتی؛ نشر قطره، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۱۸۴ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۰۹۹-۷۶-۸

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Mon enfant me de vore.

عنوان دیگر: چگونه از بچه‌داری خسته نشویم؟

موضوع: والدین و کودک

Parent and child

خانواده‌ها -- جنبه‌های روانشناسی

Families -- Psychological aspects

کودکان -- روان‌شناسی

Child psychology

شابک افزوده: حسین زاده، آدین، ۱۳۴۴ -، مترجم

شابک افزوده: Hossein Zadeh, Azine

شابک دیگری: HQ۷۵۵/۸۵

شابک دیگری: ۳۰۶/۸۷۴

شماره کتابشناسی: ۷۴۰۰۶۷۵

اطلاعات رکورد کتابشناسی: ۷۴۰۰۶۷۵

چاپ و صحافی: چاپ‌دو

شمارگان: ۱۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول-۱۴۰۰

قیمت: ۷۰۰/۰۰۰ ریال

ناشر: کتابسرای میردشتی

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۰۹۹-۷۶-۸

نشر و پخش کتابسرای میردشتی

تهران • خیابان انقلاب • خیابان فخررازی • بعد از تقاطع لبافی‌نژاد •

نیش کوچه ماستری فراهانی • پلاک ۱۱ • طبقه ۱ • واحد ۱

تلفن | ۰۲۱-۶۶۴۹۰۶۶۰-۲



www.mirdashti.com
info@mirdashti.com

فهرست

مقدمه	۷
فصل ۱. تسخیر شدن و دوگانگی	۱۳
فصل ۲. پدر یا مادری که کاسه‌ی صبرش لبریز شده باشد چگونه واکنش نشان می‌دهد؟	۳۷
فصل ۳. چگونه اجازه می‌دهیم آنچه‌ای کوچک جان ما را بگیرد؟	۶۹
فصل ۴. تنها چیزی که می‌شنویم، صدای این بچه است!	۸۳
فصل ۵. این بچه یک لحظه هم ما را راحت نمی‌کند!	۱۱۳
فصل ۶. تمام زندگی ما شده این بچه!	۱۴۳
فصل ۷. پدر یا مادر بودن	۱۶۳
نتیجه‌گیری	۱۸۲

مقدمه

«این بچه‌ها پدرمون رو درآوردن!»، «خوصله‌م رو سر بردی!»، «کلمه رو خور دی!»، «بچه‌ی خوبی نیستی...»، «خسته‌م کردی...»، «طاقتم طاق شد!»، «بالاخره این بچه منو می‌کشه!»، «بچه هم عجب مکافاتیه، مثل حبس با اعمال شاقه‌س!»

این‌ها جملاتی است که گاهی اوقات، در اطراف خود می‌شنویم، چه با صدای بلند و چه آرام و به صورت زمزمه. و چون خودمان هم، بعضی وقت‌ها، همین نظر را داریم، این جملات چندان بی‌معنی که در دل ما می‌گذرد تفاوتی ندارد و شاید به همین دلیل، شنیدن آن برای ما غیرقابل تحمل است. باید اعتراف کرد که این‌ها، این جملات و این احساسات، همگی بیانگر رنج و دردی واقعی هستند.

آیا عشق والدین به فرزندان این جنبه را هم دربر نمی‌گیرد که واکنش‌هایی کم و بیش تهاجمی از خود نشان دهند، هنگامی که می‌بینند از پا درآمده‌اند، عصبی‌اند، ناتوانند و بچه‌ای که دارند تمام زندگی و تمام وجودشان را تسخیر کرده است؟ البته در کنار این‌ها، احساس عشق و علاقه و محبت و حمایت و لذت باهم بودن نیز هست...

در این جا می‌خواهیم، به اتفاق، به دو پهلوی بودن احساس «عشق نفرتی»

پیردازیم که هر پدر و مادری نسبت به فرزند خود دارد. برای این کار باید واکنش‌های منفی، تهاجمی و گاه خشنی را که به شکل طبیعی در جای جای زندگی روزمره‌ی هر خانواده‌ای به چشم می‌خورد مرور کنیم. می‌خواهیم به آن جنبه‌ی پنهانی پیردازیم که کسی شهادت پرداختن به آن را ندارد؛ یعنی آن چیزی که شنیدن، دیدن و تجربه کردنش خیلی دشوار است. باید برای این کار، تک تک این احساسات متناقض و متغیری را که در وجود خود داریم بازبینی کنیم.

دوست داشتن فرزند یعنی عرضه‌ی دنیایی متشکل از چیزهای خوب یا بد به او. چیزهایی که هم می‌تواند سازنده باشد و هم مخرب. در جدول رده‌بندی عشق والدین به فرزند، علاقه‌ی بیش از اندازه و کمبود آن، در اغلب موارد هم طراز با هم جلوه می‌کنند و بیانگر شکل‌های گوناگون بیماری‌های روانی هستند. چه، عشق همیشه با غرور، عشق همبراست و حمایت بیش از حد از بچه، محبت بیش از حد و هم چنین میل روده‌نگام رساندن او به استقلال و مسئولیت‌پذیر کردنش. بیش‌تر اوقات گواهی است دلی بر نفرتی ناخودآگاه نسبت به او.

پذیرفتن این امر که عشق با احساسی توأم با دلسردی و عصبانیت و خفقان و پرخاش و پس زدن و حتی نفرت همراه است، برای والدین کار دشواری است. با این حال، تعلیم و تربیت فرزند، آن‌چنان مسئولیت‌زاست که بروز چنین احساساتی اجتناب‌ناپذیر است. تربیت فرزند ما را وامی‌دارد تا زمینی را که در آن بزرگ شده‌ایم زیر و رو کنیم و شخم بزنیم؛ این کار خوشی‌ها و ناخوشی‌هایی را که از بدو تولد پشت سر گذاشته‌ایم از نو بیدار می‌کند. تعلیم و تربیت فرزند، رابطه‌ای نزدیک با شبکه‌ی روابط خانوادگی و اجتماعی‌ای برقرار می‌کند که ما خود آن را تنیده‌ایم.

امروزه، همه بیش از هر چیز به فکر شکوفایی فردی خود هستند؛ این کار یعنی تقدیس فردیت. پس چه جایی برای بچه باقی می‌ماند؟ آیا هنوز کسی

می تواند بپذیرد یا زیر بار این امر برود که بچه اش به تمام زندگی اش بدل شده است؟ آیا این تسخیر شدن جزئی از عملکرد پدر و مادر شدن نیست؟ اگر این چنین است، چه طور می توان امیال و خواسته های فردی را با اجبارهای ذاتی پدر و مادر شدن آشتی داد؟ آیا پدر و مادرها فکر نمی کنند که پدر یا مادر شدن و مسئولیت داشتن مانعی است برای جست و جوی خوشبختی فردی هر کدام از آن ها؟ درست است که بچه ها در شکوفایی پدر و مادر خود سهیم اند، اما آیا نمی شود گفت که تا حدی سد راه آن نیز هستند؟ چه طور می توان این تناقض را حل کرد که هم می خواهیم برای خود فضای بیش تری داشته باشیم و هم می خواهیم، وقتی با بچه هایمان روبه رو می شویم، چون از حضور نا کافی خود احساس گناه می کنیم، آن قدر خوشحال باشیم که اجازه دهیم تا تمام وجودمان را تسخیر کنند؟

این چنین است که کودک، در جوامع امروز، به موجود عزیزی بدل شده است که البته نباید من محبت ایجاد کند: یعنی نباید شلوغ کند، نباید مریض شود، نباید سرو صدا کند. بچه باید حتماً خوب بخوابد، خوب رشد کند و خوب هم درس بخواند. بله! دلم خیلی بچه می خواهد، اما تا موقعی که همه چیز روبه راه باشد و «درست پیش برود». اما، به محض این که یک جای کار لنگ شد، پدر و مادر تصور می کنند که بچه «مشکل دارد». اگر بچه گریه کرد، اگر نخوابد، اگر غذا نخورد، اگر خیلی شیطنت کرد، اگر درسش بد بود، اگر زیاد به پدر و مادرش چسبید، والدین تصمیم می گیرند تا «این درست پیش نرفتن» را معالجه کنند.

تازه، بچه اجازه ندارد وقت پدر و مادر را تلف کند! لباسش را می پوشانند، چون به این ترتیب کارها سریع تر پیش می رود؛ قاشقش را توی دهانش می گذارند، چون این طوری راحت تر است و کم تر کثافت کاری می کند؛ سرو تنش را می شویند، چون این طوری کار زودتر تمام می شود؛ بچه را جلو تلویزیون می نشانند تا خودش آن چند لحظه نفس بکشد! و به محض این که

گریه کرد پستانک را دهانش می‌گذارند.

امروزه، دیگر اجازه نمی‌دهند که میوه‌ها به شکل طبیعی رشد کنند و برسند؛ برای این که میوه‌ها زودتر به بازار عرضه شوند، می‌گذارند تا در انبار کشتی‌ها یا قسمت بار هواپیماها برسند. آیا همین کار را با بچه‌ها هم نمی‌کنند؟ آیا نمی‌خواهند که بچه‌ها خیلی زودتر از موعد، درست و تمام غبار عمل کنند؟ آیا در پی این نیستند که بچه‌ها مثل میوه‌های شیرین و رسیده باشند، بی آن که رنگ آفتاب را دیده باشند؟ آیا همه نمی‌خواهند که بچه‌ها از هر حیث کامل و مطابق با معیارهای رایج باشند، چون می‌ترسند که اگر «قابل عرضه» یا کامل و رسیده نباشند، جامعه پدرشان کند و دورشان بریزد؟ کسی اجازه نمی‌دهد که نوزاد با زندگی جدید خارج از رحمی و هوای اش خور بگیرد. در صورتی که بچه، برای آشنا شدن با پدر و مادرش و تطابق با آن‌ها، به زمان نیاز دارد. همه می‌خواهند به محض بیرون آمدن از زایشگاه همه چیز بر وفق مراد باشد و بچه نه روال زندگی را در هم بزند و نه زیاد سروصدا کند. همه می‌خواهند که کودک، بزرگسالی خوشبخت و مستقل و شکوفا باشد. بی آن که گام به گام در مسیر محدودیت‌ها، قانون‌ها، بایدها و نبایدها و ناکامی‌ها قدم بردارد. همه می‌خواهند که بچه، بی آن که با دیگری درگیر شود، به او احترام بگذارد. «دیگری» همان پدر یا مادر اوست که خواسته‌هایش را برآورده می‌کند، بی آن که «دیگر» بودن و اختلاف نسلش را عیان و تثبیت کند. می‌خواهند که بچه «برسد» و بی آن که در معرض آزمون یا خطری قرار گرفته باشد، شکوفا شود و بدرخشد.

کودک، به دور از واقعیت‌ها و زیروبم‌های زندگی و هم‌چنین به دور از هرگونه ناکامی، بزرگ می‌شود. وقتی از مونیک ساسیه، معاون جمعیت ملی انجمن حمایت از خانواده، پرسیدند: «چه تحولاتی در زمینه‌ی خانواده بر جامعه‌ی فرانسه تأثیرگذارتر بوده است؟» در پاسخ گفت: «کودک جایگاه جدیدی در بطن خانواده یافته و به معنای واقعی عزیزتر و عزیزتر شده است.